

ابن سمکه

ابوعلی احمد بن اسمعیل بن عبدالله قمی معروف به «ابن سمکه» از حکماء و ادباء و نویسندگان اواخر قرن چهارم به شمار میرود ابن عمید ابوالفضل محمد بن حسین قمی متوفی ۳۶۰ از جمله شاگردان او بوده ابن سمکه مردی عدلی مذهب و از بزرگان این فرقه بشمار میرود و گرویدن ابن عمید به مذهب عدل و اعتزال بیشک در نتیجه تعلیم وی بوده است صاحب چهار مقاله درباره این فرقه گوید «عدلی مذهبان بغایت متنسک و متقی باشند و روا دارند که مؤمنی بخصمی يك جو جاودانه در دوزخ بماند» در قرن چهارم مذهب عدل در میان عامه شدت یافت و درین خواص نیز طرفداران جدی پیدا کرد و بزرگان دربار پادشاهان آل بویه اکثراً معتقد و یا هواخواه ابن مسک شدند و علاوه بر ابن عمید و ابوالفتح پسرش صاحب بن هباده و زبیر نیز در این طریق تعصب میورزید. عدلی مذهبان را بنامهای مختلف: معتزله، اهل العدل و التوحید، اهل الحق، قدریه، ثنویه و مجوسیه، جهیه، خوارج، و عیدیه، معطله خوانده اند و بر سرهم بر بیست و دو فرقه: واصلیه، عمرویه، هذلیه، نظامیه، اسواریه، معریه، اسکافیه، جعفریه، بشریه، مرداریه، هشامیه، ثمامیه، جاحظیه، خابطیه، حماریه، خیاطیه، پیروان صالح قبه، مرسیه، شعامیه، کعبیه، حبابیه، بهشمیه، تقسیم میشوند و هر دسته دسته دیگر را کافر شمرند و از این بیست و دو فرقه دو دسته که خابطیه و حماریه باشند از غلاة شمرده میشوند اصول عقاید اهل عدل و اعتزال بدین شکل خلاصه میشود: نفی همه صفات ازلی خداوند و اینکه او را علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و هیچ صفت ازلی نیست چه تعدد صفات ازلی منافق بیکانگی مطلق خداست دیگر آنکه دیدن خدای را بچشم محال دانستند و فردوسی که خود مذهب اعتزال و رافضی بوده باین عقیده اشاره کرده میگوید:

به بینندگان آفریننده را
بینی مر نجان دو بیننده را

و سبب خشم سلطان محمود را که طرفدار اشاعره بوده سرودن همین بیت دانسته اند و گفتند خداوند خویشتن را نمی بیند و کسی نیز او را نتواند بدورد در این اختلاف کردند که آیا خداوند دیگران را می بیند یا نه؟ دیگر حادث بودن کلام خدا بر خلاف اشاعره که قرآن را قدیم و نا آفریده خوانند بزرگترین بحث آنان بر سر جبر و اختیار و اعمال انسان است و گفتند مردم در کار و پیشه ایشان و دیگر جانوران قدرت و کاری نیست و بعبارت دیگران انسان در آنچه میکند اراده اش آزاد است و باید ایشان را نخستین فرقه دانست در اسلام که با اهمیت عقل و خرد انسان پی برده و آنرا حتی در مسائل و امور دینی مؤثر دانسته اند

تاریخ قم یکبار از ابن سمکه یاد میکند: «روایت کند احمد بن اسمعیل بن سمکه نحوی که چون ابو مسلم محمد بن بصره اصهبانی والی و عامل قم شد هر روز جمعه بر نشستی و بزیارت رؤسای قم رفتی و حقوق ایشان بگزاردی و حرمت داری کردی اتفاقاً روز جمعه سوار شد و من در صحبت او بودم ابتدا کرد بزیارت ابی علی محمد الرضا چون بصحبت او در آمد ابو علی در موضعی پاکیزه نشسته به دو جامهای سبز پوشیده ابو علی سلام کرد و اکرام نموده سعی او را شکر گفت ... لبو مسلم را مذهب اعتزال بوده است ... و ابوعلی بقم وفات یافت

روزیکشبه روزاودیهشت ماه سه روز از ماه ربیع الاول گذشته سنه خمس عشر و نلشماه
 (۳۱۵) ... از این روایت تاریخ قم استنباط میشود که ابن سمکه بیشتر
 عمر خود را در قم در زادگاه خود بسر می برده و حشرونشر وی اکثر با امرای و عمال معتزلی
 مذهب که اغلب نیز از بین علماء انتخاب میشده اند بوده است و ظاهر آدرسال ۳۱۵ که وفات
 ابوعلی محمد بن احمد بن موسی الکاظم علیه السلام روی داده ابن سمکه حیات داشته در دوران کمال
 عمر بسر می برده و در همان موقع ابن عمید در خدمت وی بتلمذ می برداخته و بطور قطع
 وفات ابن سمکه خیلی پیش از سال ۳۶۰ که سال مرگ ابن عمید می باشد اتفاق افتاده و باید
 قدری بعد از ۳۱۵ روی داده باشد چه وی شاگرد ابو جعفر احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد
 برقی قمی متوفی ۲۷۴ که از اعظام رجال حدیث و فقیه قرن سوم هجری است. بوده و در خدمت
 او تعلیم و تأدب آموخته و بدین ترتیب معاصر با هلی بن حسین بابویه «ابن بابویه» مستوفی
 ۳۲۹ هجری و ابوالمعارف حنین بن سهل بن معارب قمی از بزرگان فلاسفه و دوست ابن
 عمید بوده است

ابن سمکه را کتب و مصنفات متعدد و بقول شیخ طوسی کم نظیر بوده است از آن
 جمله کتاب العباسی در حدود ده هزار ورق در اخبار خلفا و دولت عباسی و رساله ای بشعر
 در حدود دو بیست ورق که برای ابوالفضل بن عمید نوشته و رسایل دیگر

یادی از دبستان

خوش آن ایام و دوران دبستان	که بودم غنچه در آن گلستان
بسان جوجه کبکی در بهاران	بهر سو میخرامیدم غزلخوان
سرا پایم امید و شادمانی	رها زاندوه و حزن زندگانی
بسان آن سروش آسمانی	میرا از هوا های جوانی
کتاب و دفتر در کیف و بردوش	بسوی آن محیط طاق و هوش
محیطی ساکت و آرام و خاموش	همه یک رنگی و یک رنگ و یک بوش
محیطی بر زمهر و صاد قانه	همه با هم در عشقی کو دکانه
بشاخ زندگی همچون جوانه	سبکسوزی با همه چرخ زمانه
در آن گلزار باروح و طراوت	همه فارغ ز اندوه و مرارت
کهی در کوچه و گه در خیابان	کهی در خانه و گه در دبستان
کهی در زیر برف که زیر باران	همه سرگرم بازی شاد و خندان
بهر جاروی میگرداندم از خوبش	مرا خوش روی و خوئی بود در پیش
زبان کودکان بر کس نزد نیش	نشد دل از جفای دوستان ریش
مرا با دوستان این گفتگو بود	که کاش ایدوست ماراره بدو بود
بد لپای همه این آرزو بود	چه ایام و چه دورانی نکو بود
ولی افسوس من را ره بدان نیست	دگر از کودکی در من نشان نیست
صفای کودکی دل را مکان نیست	مرا آن روح پاک کودکان نیست
	سید جواد طباطبائی (صدیق)